

پروفسور آنا کراسنووولسکا – شیر زنی مهربان و فروتن

کسانی که خانم پروفسور را می‌شناسند، می‌دانند که هم شخصیت ایشان و هم کارنامه‌ی ایشان در زمینه‌ی ایرانشناسی کاملاً سزاوار تقدیر است. خانم پروفسور نه تنها استاد برجسته‌ی ایرانشناسی هستند بلکه ایران دوست هم هستند، زیرا که برای ایشان ایرانشناسی به معنای ایران دوستی است. علاوه بر کارنامه‌ی علمی، خانم پروفسور که حق استادی به گردن همه‌ی ما دارند، انسانی خوب، مهربان و منحصر به فردی هم هستند و جزو معدود افرادی هستند که تمام عمرشان را فدای خدمت به حقیقت و مردم کرده‌اند چون که برای خانم پروفسور زندگی یعنی مسئولیت و رسالت. ایشان این خصلت را از پدر و مادرشان به ارث برده‌اند. ما، دانشجویان و مدرسان ایرانشناسی دانشگاه کراکوف، شانس آورده‌ایم و افتخار داریم که از شاگردان ایشان هستیم هر چند ایشان «هفت شهر علم و تحقیق را گشته‌اند و ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم.»

اگر اجازه بدهید، با برداشت شخصی از مسیر علمی خانم پروفسور به چند نکته از زندگی ایشان اشاره کنم که به گمانم تا حدی بیانگر شخصیت و ذهنیت ایشان است.

ایرانشناسی یعنی سرنوشت

خانم پروفسور در دوران کودکی و نوجوانی به هنر نقاشی و تئاتر علاقه داشتند، نقاشی می‌کردند و نمایش‌هایی را کارگردانی می‌کردند که گاهی تنها بازیگر آن نمایشنامه‌ها خودشان بودند و همه‌ی نقش‌ها را به تنهایی اجرا می‌کردند. در سن ده سالگی گاهی نمایشنامه‌هایی را «به سبک شکسپیر» در خانه اجرا می‌کردند. اکنون ما استادان و دانشجویان دانشگاه یاگونی می‌اندیشیم که ایرانشناسان باید خدا را شکر کنند که ایشان مسیر هنری را دنبال نکردند و به جای «خانم پروفسور»، یک «پیکاسوی» دیگر یا «آندره وایدای» دیگری نشدند. البته عالم هنر به همین دلیل می‌تواند افسوس بخورد.

اگر به سرآغاز مسیر علمی ایشان نگاه کنیم می‌بینیم که انگار ایرانشناسی سرنوشت یا جبرشان بوده‌است. زندگی علمیشان با یک سری از حسن اتفاق‌ها، دست کم برای ایرانشناسی دانشگاه کراکوف، آغاز شد، چونکه خانم پروفسور در ابتدا اصلاً مصمم نبودند ایرانشناسی بخوانند. از شما چه پنهان ایرانشناسی معمولاً عشق اول یک دانشجو نیست و به همین دلیل عشق پخته‌تری است.

خانم پروفسور اول تصمیم گرفتند زبان و ادبیات هندی بخوانند. آن هم با گرایش به زبانشناسی هندواروپایی. از بخت یاری ما، در زمانی که ایشان وارد دانشگاه یاگونی شدند پذیرش دانشجو در رشته زبان و ادبیات هندی صورت نمی‌گرفت و ایشان به ناچار به تحصیل در رشته‌ی ایرانشناسی پرداختند.

فضای آموزشی

در انستیتوی خاورشناسی در اواخر سال‌های شصت میلادی، رشته‌ی خاورشناسی دانشگاه کراکوف که ایرانشناسی جزو آن است، تنها ده دانشجو داشت. در آن هنگام دانشجویان خاورشناسی در کنار زبان هندی، زبان عربی و فارسی هم می‌خواندند. زبان‌های شرقی در آن زمان به خاطر کمبود منابع درسی و نبود سخنگویان بومی، همچون زبان‌های مرده تدریس می‌شدند.

می‌توان بدون اغراق گفت که خانم پروفسور زبان فارسی را خود به تنهایی آموخته‌اند. یک بار پدرشان به ایالات متحده آمریکا رفتند و آنا از پدرش فقط یک خواهش داشت و آن این بود که پدر به عنوان سوغاتی یک روزنامه یا مجله به زبان فارسی برایش بیاورد. پدر آرزوی آنا را بر آورده کرد و مجله‌ای با نام «جنگ اصفهان» به همراه یک فرهنگ جیبی فارسی - انگلیسی برایش آورد و ایشان در تمام تعطیلات تابستان این مجله را به سختی رمزگشایی کردند و به این وسیله با زبان زنده‌ی فارسی آشنا شدند.

به تدریج علاقه‌ی علمیشان از زبانشناسی به اساطیر ایرانی و ادبیات فارسی متمایل شد زیرا «اساطیر هم دارای ساختار و نظام و دستور خاص خودشان هستند.» کشف و پیگیری این ساختارها در زمینه‌ی حماسه و ادبیات فارسی یکی از علایق عمده‌ی ایشان شد.

یکی دیگر از عرصه‌های پژوهشی استاد ارجمند ما، که با اساطیر درهم تنیده‌است فرهنگ عامیانه و فلکلور است به ویژه کشف شباهت‌هایی بین آداب و رسوم اقوام ایرانی و اقوام اسلاو. کشف عناصر و ریشه‌های مشترک در باورها و آیین‌های اقوام ایرانی و اسلاو باعث شده که ایشان در کنار ایرانشناسی، پنج ترم مردم‌شناسی هم بخوانند.

مسیر پژوهشی

اوستا

در مسیر پژوهشی ایشان ترتیب تاریخی یا زمانی خاصی ملاحظه می‌شود. مهمترین منبع پژوهشیشان متون اصلی فرهنگی یا به عبارت دیگر «کلان روایت‌ها» هستند. خانم پروفسور به طور منطقی تحقیقاتشان را در زمینه‌ی ایرانشناسی با «اوستا» شروع کردند. ذیل تاریخ 1968/09/18 در دفتر خاطرات روزانه‌ی پدرشان، یان یوزف ایشچپانسکی (Jan Józef Szczepański) که یکی از برجسته‌ترین و مهمترین نویسندگان لهستانی قرن ۲۰ به شمار می‌روند، می‌خوانیم:

«آنانی عزیزم گرفتار «اوستا» شده. او آنقدر جدی و در عین حال شاد و شوخ و آنقدر تیزهوش است که باورم نمی‌شود دختر من باشد. من احساس می‌کنم که انگار دارم در برابر او کم می‌آورم.»

(۳:۲۷۸)

در نتیجه‌ی این پژوهش‌ها پایان نامه خود را در باره‌ی یکی از فرگردهای «وندیداد» اوستا نوشتند. نام کامل پایان نامه فوق لیسانس ایشان «فرگرد ۲۱ وندیداد به عنوان یک متن جادویی. تجزیه و تحلیل یک متن اوستایی» است.

شاهنامه پژوهی

به دنبال «اوستا» نوبت «شاهنامه» رسیده است. وقتی که آنا کراسنولسکا به استاد خود، مرحوم آقای پروفسور فرانچیشک ماخالسکی (Franciszek Machalski) گفتند که تصمیم گرفتند روی «شاهنامه» تحقیق کنند، ایشان پاسخ دادند: «شاهنامه؟ اما موضوعی نمانده که در مورد شاهنامه گفته یا کشف نشده باشد چونکه همه تحقیقات در این زمینه انجام شده است». پژوهشگر جوان با این حرف‌ها دلسرد نشدند بلکه با انگیزه‌ای دو برابر به سراغ کشف ناگفته‌ها یا موضوعات بکر در قلمرو «شاهنامه‌شناسی» رفتند.

این اتفاق حاکی از ویژگی شاخصشان است: ذهن‌شان باز، تازه و مستقل است و به ذهن یک کودک آزاد و تیزهوش و در عین حال بازیگوش می‌ماند. اگر بخواهم تصویری از انگیزه‌های پژوهشی و تازگی ذهنی ایشان ارائه کنم به یاد بخشی از شعر سهراب سپهری می‌افتم که در آن «کودکی رفته از کاج بلندی بالا، جوجه بردارد از لانه‌ی نور». ایشان هم به دنبال دانش و حقیقت حاضرند از کاج بلند بالا بروند و در این راه به پایین و منافع مادی نمی‌نگرند.

بوس تحصیلی در ایران در استانه‌ی انقلاب اسلامی

یک سال پیش از انقلاب اسلامی، استاد ما بورسیه‌ی دانشگاه مشهد شدند و یک سال در ایران درس خواندند و در استانه‌ی انقلاب به لهستان برگشتند. دوستان لهستانی‌شان به یاد دارند که در آن زمان وقتی که به خانه‌ی خانم پروفسور و همسرشان، آقای استانیسلاو کراسنولسکی (Stanisław Krasnowolski) سر می‌زدند، شاهد رفتار غیرمتعارف خانم میزبان بودند. ایشان هر شب سر یک ساعت مشخص از مهمانان معذرت می‌خواستند و پشت یک پرده می‌رفتند تا به اخبار رادیو تهران گوش بدهند و در جریان انقلاب باشند. و از پشت پرده فقط سرو صدای مرموز و گوش خراش پارازیت به گوش آنها می‌رسید.

بعد از درگذشت پروفسور مرحوم فرانچیشک ماخالسکی، خانم کراسنولسکا رساله‌ی دکتری خود را در واقع بدون راهنما به پایان رساندند و در سال ۱۹۸۳ از آن دفاع کردند. رساله‌ی ایشان «دوره‌های حماسی در شاهنامه» نام دارد و شامل 435 صفحه است. این رساله متأسفانه بعد از دفاع چاپ نشده است و تنها یک نسخه از آن در کتابخانه‌ی دانشگاه یاگونی موجود است. چندی بعد هم‌تایان غربیشان، پشت به اصطلاح «درهای آهنین»، به نتایج شبیه آن در تحقیقاتشان در مورد حماسه رسیده بودند.

کتاب «چند چهره‌ی کلیدی در اساطیر گاهشماری ایران»

در سال ۱۹۹۸ ایشان در نتیجه‌ی کارنامه‌ی پژوهشی و چاپ کتاب «Some Key Figures of Iranian Calendar Mythology» (چند چهره‌ی کلیدی در اساطیر گاهشماری ایران) به درجه علمی موسوم به هَبیلیتاتسیا (habilitacja) ارتقاء یافتند که در سیستم دانشگاهی لهستان یک درجه مابین دکترا و درجه یا لقب پروفسوری است.

این کتاب در سال ۱۳۸۲ در تهران به زبان فارسی ترجمه و چاپ شده است. در این کتاب ایشان با رویکرد ساختارگرایی، به شیوه‌ی سیستماتیک روی باورها و آداب و رسوم ایرانی در زمینه‌ی گسترده‌ی به اصطلاح «ایران بزرگ» از کردستان در غرب گرفته تا منطقه‌ی پامیر در شرق پژوهش انجام داده‌اند. باورها و آیین‌هایی که وابسته به گاهشماری جوامع شبانی و کشاورزی بوده‌اند و حامیان اساطیری داشتند که به عبارت دیگر اشخاص تقویمی نامیده می‌شوند از قبیل: جمشید، فریدون، بابای دهقان، حضرت خضر، کوسه، میر نوروزی و عجوز/عجوزه. تحقیقاتشان آداب و رسوم فصل زمستان و بهار را در بر می‌گیرد.

علاوه بر تحلیل منابع متنوع مردم شناسی، خانم پروفسور به انواع منابع دیگر هم رجوع کرده‌اند از جمله اساطیر و حماسه‌های ایرانی، متون زرتشتی، ادبیات کلاسیک، تاریخ نگاری قرون وسطی. ایشان با در نظر گرفتن همه‌ی این آثار به یک سنتز و ساختار کلی رسیدند که بسیار تأثیر گذار است. باید اعتراف کنم که خواندن این کتاب برای بنده یک تجربه‌ی اشراقی بود. ایشان در باره لایه‌های اساطیری و اعتقادی بسیار کهنی کاوش کرده‌اند و یک سیستم یا ساختار مشخصی را از آنها بازسازی کرده‌اند که نه تنها بر ریشه‌های بعضی از آداب و رسوم اقوام ایرانی نور می‌افکند بلکه بعضی از باورهای قدیمی هندواروپایی را هم توضیح می‌دهد. بنابراین، با خواندن این کتاب لهستانی‌ها هم می‌توانند مفهوم آداب و رسوم قدیمی خود را درک کنند و به همزیستی کهن نیاکان اسلاو با اقوام ایرانی پی ببرند.

در سال ۲۰۱۷ استاد ارجمندمان لقب و درجه‌ی علمی پروفسوری را از سوی رئیس جمهور لهستان دریافت کردند که بالاترین درجه علمی در نظام آموزشی لهستان به شمار می‌آید. این درجه علمی را بر اساس کارنامه‌ی علمی ایشان که حاوی ۳ تک نگاری و حدود ۲۰۰ مقاله و کتاب «*Mythes, croyances populaires et symbolique animale dans la litterature persane*» (اساطیر، باورهای عام و سمبلیک حیوانات در ادبیات فارسی) است که در سال ۲۰۱۲ در پاریس منتشر شده است و در بر گیرنده‌ی مجموعه سخنرانی‌های خانم پرفسور در دانشگاه سوربون بوده است.

من فقط به طور بسیار مختصر و ناقص و یک بعدی به بعضی از کارهای مهم ایشان اشاره کرده‌ام، ولی در حقیقت طیف علایق خانم پروفسور بسیار گسترده‌تر است. به عنوان نمونه: تاریخ نگاری دوران قرون وسطی (سده‌های میانی)، تاریخ دوران قاجار، تاریخ معاصر، حماسه، ادبیات بعد از انقلاب، اساطیر ایرانی، اشتراکات میان آداب و رسوم ایرانی و اقوام اسلاو، ادبیات شفاهی و تأثیر آن در روایت‌های حماسی، پسانوگرایی، و ... این همه حاکی از تلاش ایشان برای یافتن یک نگاه کلی و چشم اندازی وسیع از ماهیت ایرانی است. و گاهی این تحقیقات پلی می‌شوند برای رسیدن به درک عمیق‌تر از ریشه‌های فرهنگ لهستانی و هویت ما، لهستانی‌ها. شایسته‌ی تأکید است که با این که عرصه‌ی پژوهشی ایشان گسترده است، به هیچ‌وجه سطحی نیست چون ایشان همیشه به متون و منابع

اصلی مراجعه می‌کنند و با متون به اصطلاح کلیدی یا اساسی فرهنگ ایرانی آشنایی دارند و با وجدان کاری آنها را بررسی می‌کنند.

درسی که من از میان درس‌های دیگر از ایشان آموختم اهمیت زبان و ادبیات در شناخت یک فرهنگ است. هیچ اثر ادبی در خلاء آفریده نمی‌شود و به ناگزیر دال بر فرهنگی است که در آن شکل گرفته است و حاکی از ساختارهای ذهنی موجود در هر فرهنگ است که ریشه در اساطیر دارد. لازم است به چند ویژگی خانم پروفسور به عنوان استاد دانشگاه و ایران دوست اشاره کنم. ایشان همیشه مهربان، خستگی ناپذیر و در خدمت دانشجویان بودند و هستند و به کارهای علمی و فرهنگی دانشجویان اولویت می‌دهند. هر سال با دانشجویان به اردوهای آموزش زبان فارسی می‌روند. با دانشجویان عید نوروز و شب یلدا را جشن می‌گیرند. و همچنین در خدمت ایرانیانی هستند که به لهستان می‌آیند. از همه‌ی دانشجویان ایرانی و افغانی که با هدف ادامه‌ی تحصیل به لهستان می‌آیند پشتیبانی می‌کنند و شخصاً آنها را در مسیر هفت خوان بوروکراسی دانشگاهی همراهی می‌کنند. ایشان هر سال یک موضوع جدید و هیجان‌انگیزی برای تدریس آماده می‌کنند. و ما هم که از همکارانشان هستیم به همراه دانشجویان از این کلاس‌ها فیض می‌بریم. مطمئن هستم که اگر استاد ما زندگیشان را فدای دانشجویان نمی‌کردند کارنامه‌ی علمی‌شان پنج برابر آن چیزی می‌شد که الان هست، چون ایشان به جای نوشتن کتاب‌های جدید، مقاله و رساله‌های دانشجویان را با دقت و وسواس می‌خوانند و تصحیح می‌کنند. تا به حال حدود صد نفر به راهنمایی ایشان رساله‌ی کارشناسی ارشد نوشته‌اند و سه نفر تز دکترای من هم یکی از آنها هستم و این امر باعث افتخار بنده است.

در پایان می‌خواستم از استاد ارجمندمان سپاسگزاری کنم که بانویی منحصر به فرد هستند و به عبارت دیگر، یک شیر زن مهربان و فروتن به شمار می‌روند.

همه‌ی ما همکاران و دانشجویان و فارغ التحصیلان ایرانشناسی شهر کراکوف آرزومند سلامتی و کامیابی ایشان هستیم!

رناتا روسک - کووالسکا^۱

^۱ از دوست خوب و همکار اینارگرم تریای موسوی، مدرس زبان فارسی دانشگاه یاگلونی کراکوف، که در نوشتن و ویرایش این متن به من کمک کردند، سپاسگزار می‌کنم.